

مروری به اندیشه‌های اجتماعی بایزید بسطامی

# اخلاق نوع‌دوستانه

علی‌اکبر قاسمی گل‌افشانی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران  
دبیر و سرگروه زبان و ادبیات فارسی سوادکوه (مازندران)

## اشاره

کار ما شاید این است/ که میان گل نیلوفر و قرن/ پی آواز  
حقیقت بدویم. (سهراب سپهری)

آیا میراث عرفانی که از بزرگان عرفان ما، نظیر مولانا، سنایی، عطار، ابوسعید، بایزید و ... به یادگار مانده است، می‌تواند انسان امروزی را که به قول سهراب در «عصر معراج پولاد و اصطکاک فلزات» در میان هیاهو گرفتار آمده و با هزاران درد و بیماری روانی دست به گریبان است، به کار آید؟ این شخصیت‌ها «آواز حقیقت» هستند و برای انسان هر عصر و زمانی حرف دارند. میراث آن‌ها داروخانه بزرگی است که برای هر دردی، دارویی در پیشخوان خود دارد. این میراث کهن فقط برای تزئین (دکور) کتاب‌خانه‌ها نیست، باید خواند و درس‌ها گرفت. یکی از مهم‌ترین دلایل انحطاط اخلاقی در جامعه امروز ایرانی، دور شدن از دامان پرمهر و محبت این میراث گران‌بهاست. ما در این مقاله سعی داریم به این نکته بپردازیم که انسان امروزی چگونه می‌تواند از اندیشه‌ها و اقوال بایزید بسطامی بهره گیرد تا در آرامش کامل روزگار بگذراند. امید است که مقبول افتد.

## مقدمه

یکی از مهم‌ترین دلایل بحران اخلاقی در جامعه امروز ایرانی، دور شدن از دامان پرمهر و محبت این میراث گران‌بهاست. به نظر نگارنده لازم و ضروری است که در کنار آزمایش‌های خون و اعتیاد در آغاز زندگی، کتاب‌های مثنوی مولانا، کلیات سعدی، دیوان حافظ، آثار عطار و ... را به نوع‌روسان و تازه‌دامادها هدیه بدهند. زیرا آن زندگی که براساس این ادبیات غنی پی‌ریزی شود، کمتر به بن‌بست می‌رسد. باز تأکید می‌کنم، این ادبیات فارسی برای انسان هر عصر و زمانی حرف دارد. بیاییم به ادبیات فارسی پناه ببریم تا آرامش بیابیم.

انسان امروزی دچار چه بحران عظیمی شده است که هرچه می‌کوشد و تمام آسایش زندگی را فراهم می‌کند، نمی‌تواند به آرامش انسان‌های گذشته برسد. نه شب او مشخص است و نه روز او. با هزاران درد و مرض روحی و جسمی دست و پنجه نرم می‌کند. در گذشته هیچ‌یک از اسباب و امکانات رفاهی برای او فراهم نبوده، ولی آرامشی بر زندگی او حاکم بوده است که هزاران تفریح و سرگرمی امروزی نمی‌توانند آن آرامش و نشاط را برای او به ارمغان بیاورند. انسان‌ها عوض شده‌اند. ذائقه و

کلیدواژه‌ها: بایزید بسطامی، راهنما، انسان امروزی، نیازهای اساسی

آرامش برسیم. در ذکر بایزید بسطامی چند نکته اساسی وجود دارد که حائز اهمیت است و باید به آن‌ها توجه کرد. این نکته‌ها رمز و کلید خوشبختی و سعادت هستند.

### نکته نخست: خداخواهی و خدادوستی

راستی چقدر حضور خدا را در زندگی خود حس می‌کنیم؟ چقدر در رفتار، کردار و گفتار، خدا را در نظر می‌گیریم؟ تصور ما از خدا چیست؟ آیا همچنان که در ظاهر خدا خدا می‌گوییم، در باطن هم خدا را حس می‌کنیم؟ انسان امروزی از همه امکانات رفاهی برخوردار است، همه چیز دارد و اسباب آسایش او در کمال ساختگی است، ولی آرامش ندارد. شب خواب و قرار ندارد و ناامید است. فردا برایش تاریک و مبهم است و از فردا می‌ترسد. یکی از دلایل این وضع را باید در ایمان جست‌وجو کرد. همانا دل آرام گیرد به یاد خدا.

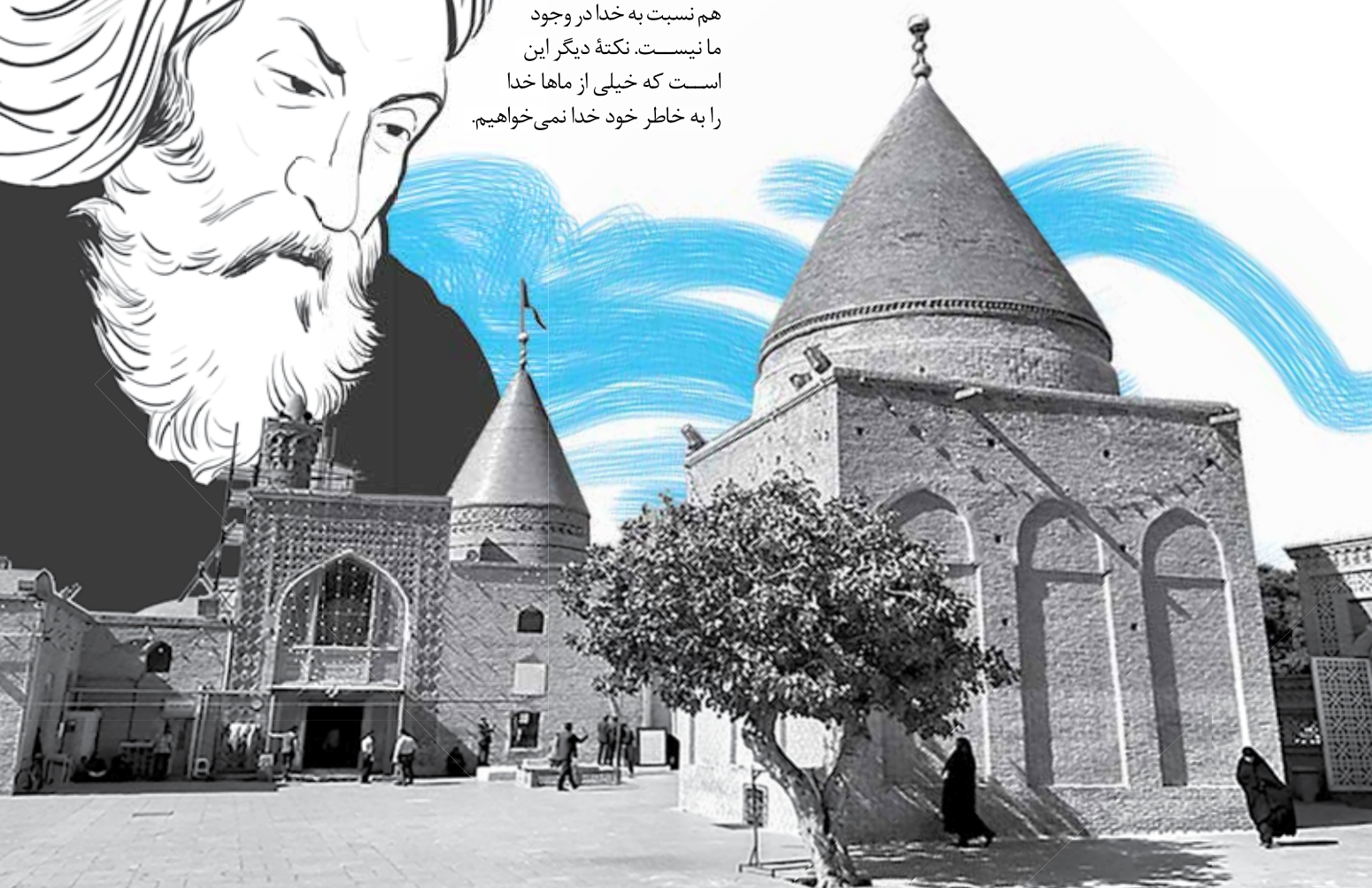
خیلی از ماها تصور و معرفت درستی از خدا نداریم. خدا را آن‌گونه که هست نمی‌شناسیم. چون معرفت درستی نداریم. خشیتی هم نسبت به خدا در وجود ما نیست. نکته دیگر این است که خیلی از ماها خدا را به خاطر خود خدا نمی‌خواهیم.

افکارشان تغییر کرده است. محبت‌ها کم‌رنگ شده‌اند و برادر از برادر خبر ندارد. اگر به بدبینی متهم نشوم، این بیت حافظ را در اینجا می‌خوانم که:

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست  
عالمی دیگر، ببايد ساخت وز نو آدمی  
[حافظ، ۱۳۸۱: ۶۴۰]

در مقاله حاضر به این نکته پرداخته‌ایم که انسان امروزی چگونه می‌تواند از اندیشه‌های بایزید بهره بگیرد تا در آرامش کامل روزگار بگذراند؟ **عطار** بخش چهاردهم کتاب «تذکره الاولیاء» را به ذکر **بایزید بسطامی** اختصاص داده و آن را این‌گونه آغاز کرده است: «آن سلطان العارفین، آن برهان‌المحققین، آن خلیفه الهی، آن دعامة نامتناهی، آن پخته جهان‌ناکامی، شیخ وقت ابویزید بسطامی - رحمة الله علیه - اکبر مشایخ بود و اعظم اولیاء و حجت خدای بود و خلیفه به حق، و قطب عالم و مرجع اوتاد» [عطار، ۱۳۷۸: ۱۶۰].

**جنید بغدادی** در حق بایزید گفته است: «بایزید در میان ما چون جبرئیل است در میان ملائکه... نهایت میدان روندگان که به توحید درآیند، بدایت میدان بایزید است» [همان، ص ۱۶۰]. میراث عرفانی بایزید یکی از گران‌بهارترین موارث ماست. گرد و غبار روزگار نباید روی این صفحات بنشیند. باید این آثار را خواند و به آن‌ها جامه عمل پوشاند تا به





بعد از مدتی که یکدیگر را ملاقات کردیم و دور هم جمع شدیم، از هم می‌پرسیم: چه خبر؟ چه کار می‌کنی؟ جوابی که شنیده می‌شود، به این صورت است: من خانها را عوض کرده‌ام؛ ماشینم را فروختم و مدل بالاتری گرفتم؛ رفتم فلان دانشگاه، گفتیم یک مدرکی هم گرفته باشیم؛ فلان جا ویلا خریدم و ... پرسشگر هم انتظار دارد چنین جوابی بشنود. اما هیچ وقت نیامده‌ایم، بگوییم که در راه خداشناسی کجای کار هستیم. پیشرفتی داشته‌ایم یا نه؟ آیا در این زمینه تلاشی کرده‌ایم؟ هر چه خواستیم، دیدیم و شنیدیم و گفتیم و خوردیم و ...

«پرسیدند که: راه به حق چگونه است؟ گفت: تو از راه برخیز و به حق رسیدی. گفتند: به چه به حق توان رسید؟ گفت: به کوری و کری و گنگی» [همان، ص ۱۹۸].

مناجات بایزید هم در تذکرةالاولیاء آمده که بسیار زیباست. در کلمه کلمه این مناجات سوز عشق و اشتیاق بایزید را به معشوق و معبود ازلی می‌بینیم: «بارخدا یا، تا کی میان من و تو، منی و تویی بود؟ منی از میان بردار تا منی من به تو باشد تا من هیچ نباشم... الهی تا با توام، بیشتر از همه‌ام و تا با خودم، کمتر از همه‌ام.» [همان، ص ۲۰۷].

### نکته دوم: احترام به پدر و مادر

در تعالیم دینی ما بسیار به احسان در حق پدر و مادر تأکید شده و در قرآن هم بعد از پرستش خداوند به احسان به پدر و مادر سفارش شده است. در فرهنگ قرآنی ما آمده است که فرزند حق ندارد، در برابر پدر و مادر حتی «اف» بگوید. پدر و مادر عزیزند و حساس و نازک‌دل. پس نباید چیزی نازک‌تر از گل به آن‌ها گفت:

من چه گویم که تو را نازکی طبع لطیف

تا به حدی است که آهسته دعا نتوان کرد [حافظ، ۱۳۸۱: ۱۸۵]

اما وقتی وارد خانواده‌ها می‌شویم، می‌بینیم فرزندان هستند چه بی‌احترامی‌ها که در حق پدر و مادر خود نمی‌کنند! نه تنها بداخلاقی می‌کنند که هیچ، بر سر آن‌ها داد می‌کشند و حتی آن‌ها را به باد کتک هم می‌گیرند. بزرگ‌تر که می‌شوند، پدر و مادر را روانه خانه سالمندان می‌کنند و یک سال آزرگار به آن‌ها سر نمی‌زنند. آن بیچاره‌ها هم از غصه و ناراحتی و تنهایی دق‌مرگ می‌شوند. این است ارمغان دنیای مدرن و پیچیده ماشینی که اخلاق را به آهن تبدیل کرده است و گل محبت را پژمرده. حال شما خودتان قضاوت کنید، آیا کسی که با پدر و مادر خود این‌گونه برخورد می‌کند، رنگ آرامش را در زندگی می‌بیند؟ آیا به سعادت و خوشبختی می‌رسد؟ آیا در آینده فرزندان خود او نیز با او چنین رفتاری نمی‌کنند؟ به قول حضرت مولانا در «مثنوی معنوی»:

این جهان کوه است و فعل ما ندا

سوی ما آید نداها را صدا [مولوی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۱۹].

خدا را می‌خواهیم به خاطر بهشت و سایه طوبی و حوری او، نکته دیگر این است که خدا خدا کردن خیلی‌ها، رونق بازاری شده برای آن‌ها. مریدان زیادی دور آن‌ها جمع شده‌اند و اصل خود گم شده است. اقوال و رفتار بایزید در حوزه خداشناسی و خداخواهی قابل تأمل و تدبر است و شاید بیدارباشی باشد برای ماها. پاسخی است برای بسیاری از مشکلاتی که ما امروز در حوزه خداشناسی با آن‌ها دست‌به‌گریبان هستیم. شایسته است این سخنان بر تابلویی نوشته شوند و بر دیوار خانه‌ها جلوی چشم اهل خانه نصب شوند. روزی چند بار آن‌ها را بخوانیم تا یادمان نرود که چگونه بیندیشیم و چگونه عمل کنیم:

«احمد خضرویه گفت: حق - عزوجل - را به خواب دیدم. فرمود که: جمله مردان از من می‌طلبند، آنچه می‌طلبند. مگر بایزید که مرا می‌طلبد» [همان، ص ۱۸۰].

و:

«گفت: چون به مقام قرب رسیدم، گفتند: بخواه. گفتیم: مرا خواست نیست... تو را خواهیم و بس» [همان، ص ۱۸۷].

و:

«الهی! تو مرا باش و هرچه خواهی کن» [همان، ص ۱۸۸].

«سی سال است تا هر وقت که خواهیم خدای - تعالی - را یاد کنیم، دهان و زبان خود را به سه آب بشویم، تعظیم حق را» [همان، ص ۱۶۸].

و:

«آنجا که یاد حق باشد، هم بهشت است و هم سایه طوبی» [همان، ص ۱۷۰]

و:

«مرا کریم باید، نه کرامت» [همان، ص ۱۸۱].

بین ما انسان‌های امروزی رسم بر این است وقتی برای مثال،

حالی رفتار بایزید را در برابر مادرش و دعا‌های مادر را در حق او می‌بینیم.

حکایتی از رفتار بایزید در حق مادر در تذکرة الاولیاء آمده که تکان‌دهنده است: «شبی مادر از من آب خواست. در کوزه و در سبوی آب نبود. به جوی رفتم و آب آوردم. مادر در خواب شده بود. شبی سرد بود. کوزه بر دست می‌داشتم. چون از خواب درآمد، آگاه شد و مرا دعا کرد که دید همچنان کوزه در دست من فسرده شده بود. گفت: چرا از دست نهدی؟ گفتم: ترسیدم که تو بیدار شوی و من حاضر نباشم» [عطار، ۱۳۷۸: ۱۶۴].

و: «وقتی دگر [مادر] گفت: آن یک نیمه در فراز کن! تا وقت سحر می‌پیمودم تا نیمه راست فراز کنم یا نیمه چپ. تا خلاف فرمان مادر نکرده باشم. وقت سحر آنچه می‌جستم، از در درآمد» [همان، ص ۱۶۴].

بایزید درباره کسب رضایت مادر و تأثیر آن گفته است: «آن کار که بازپسین کارها دانستم، پیش از همه بود و آن رضای مادر بود... آنچه در جمله مجاهدات و ریاضیات و غربت می‌جستم، در آن یافتم» [همان، ص ۱۶۴].

یک بار یزید در مدینه بود «در خاطرش آمد که: به خدمت مادر رو! با جمعی روی به بسطام نهاد... سحرگاه به در خانه مادر رفت، و گوش داد. آواز مادر شنید که طهارت می‌ساخت و می‌گفت: الهی آن غریب مرا نیکو دار و دل مشایخ را با وی خوش دار، و احوال نیکوی او را کرامت کن» [همان، ص ۱۶۴-۱۶۳]. آیا به نظر شما دعای مادر بایزید در حق او که امروز نزدیک ۱۲۰۰ سال بعد از مرگ بایزید داریم از بایزید سخن می‌گوییم، بی‌تأثیر بوده است؟ رفتار بایزید با مادرش می‌تواند درس بزرگی باشد برای فرزندان امروزی که هزاران نامردمی و بی‌مهری در حق مادران خوشان روا می‌دارند.

## نکته سوم: مسائل اجتماعی دیگر

اقوال بایزید در زمینه نوع دوستی و دیگران دوستی هم قابل تأمل است. دیدگاه او در این زمینه اجتماعی است. پایبندی و عمل به این گفته‌ها، جامعه انسانی را از تنهایی و یأس نجات می‌دهد و انسان احساس پشتیبانی می‌کند. غم‌های دیگران غم ما هم می‌شود: «گفت: نزدیک‌ترین خلائق به حق آن است که بار خلق بیش کشد و خوی خوش دارد» [همان، ص ۱۹۷]. «گفت: هر که قرآن بخواند و به جنازه مسلمانان حاضر نشود و به عیادت بیماران نرود و یتیمان را نپرسد و دعوی این حدیث کند، بدانید که مدعی است» [همان، ص ۱۹۷].

نمونه دیگر انسان دوستی بایزید حکایتی است در تذکرة الاولیاء که برای جامعه امروزی نیز می‌تواند راهگشا باشد. «گفت: مردی پیشم آمد و پرسید که کجا می‌روی؟ گفتم: به حج. گفت: چه داری؟ گفتم: دویست درهم. گفت: به من ده و هفت بار گرد من بگرد که

حج تو این است. چنان کردم و باز گشتم [همان، ص ۱۶۶-۱۶۵]. برو طواف دلی کن که کعبه مخفی است

که آن خلیل بنا کرد و این خدا خود ساخت [زیب‌النساء، ۱۳۸۱]. مهربانی و عطوفت بایزید تنها شامل انسان‌ها نمی‌شد، بلکه به دیگر موجودات هستی نیز مهربانی نشان می‌داده است. در تذکرة الاولیاء حکایتی از این مهربانی بایزید آمده است: «چون از مکه می‌آمد، به همدان رسید. تخم معصر خریده بود. اندکی در خرقة بست و به بسطام آورد. چون بازگشاد، موری چند در آن میان دید. گفت: ایشان را از جای خویش آواره کردم. برخاست و ایشان را باز همدان برد و آنجا که خانه ایشان بود، بنهاد» [همان، ص ۱۶۵-۱۶۴].

و یا باز در حکایتی دیگر، بایزید در تنگنایی راه خود را به سگی ایثار کرد، تا اول سگ عبور کند و بعد او، تا برتری خلعت سلطان‌العارفینی بایزید بر پوستین سگی آن حیوان، سبب عبور نخست بایزید نشود.

## سخن آخر

میراث عرفانی بایزید بسطامی یکی از گران‌بهارترین موارث ماست و گرد و غبار روزگار نباید روی صفحات آن بنشیند. شایسته است این سخنان بر تابلویی نوشته شوند و بر دیوار خانه‌ها جلوی چشم اهل خانه نصب شوند. روزی چند بار آن‌ها را بخوانیم تا یادمان نرود که چگونه بیندیشیم و چگونه عمل کنیم. این شخصیت‌ها برای انسان هر عصر و زمانی حرف دارند و میراث آن‌ها داروخانه بزرگی است که برای هر دردی، دارویی در پیشخوان خود دارد. این سخن‌ها می‌توانند برای انسان امروزی که به قول سهراب در «عصر معراج پولاد و اصطکاک فلزات» در میان هیاهو گرفتار آمده و با هزاران درد و بیماری روانی دست‌به‌گریبان است، آرامش‌بخش باشند:

### منابع

۱. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۱). دیوان، به کوشش خطیب رهبر، تهران: صفی‌علیشاه.
۲. زیب‌النساء، بیگم (۱۳۸۱). دیوان. به تصحیح مهین‌دخت صدیقیان، تهران: امیرکبیر.
۳. سپهری، سهراب (۱۳۸۱). هشت کتاب. طهوری، تهران.
۴. سهلکی، محمدبن علی (۱۳۸۴). دفتر روشنائی. ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران.
۵. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۷۸). تذکرة الاولیاء. به تصحیح محمد استعلامی. زوار، تهران.
۶. مولوی، جلال‌الدین (۱۳۷۲). مثنوی معنوی، دفتر اول، به تصحیح و تعلیقات محمد استعلامی. زوار، تهران.